

دکتر موسی نجفی در گفت و گوی اختصاصی با کیهان فرهنگی:

منطق تحول علوم انسانی در تمدن اسلامی

این گفت و گو را پیرامون تحول علوم انسانی در ایران با محقق سختکوش و صریح‌الکلامی پی گرفته‌ایم که به سبب پیشینه علمی - پژوهشی خود نگاه موشکافانه به سیاست و تاریخ را به عنوان دو عنصر جدا نشدنی از هم مسیری برای روشننگری حقیقت ناب و نظریه‌پردازی برای آیندگان قرار داده است. دکتر موسی نجفی - استاد و پژوهشگر - در گفت و گوی اختصاصی با کیهان فرهنگی به دلیل اشراف بر موضوع گاه در مقام پرسشگر زوایای دیگری از مسایل علوم انسانی را نیز پیش روی خوانندگان گذارده است.

ضعف و حقارت نیست و از یک موضع شخصیتی و هویتی است علوم انسانی با توجه به چشم‌انداز مذهب شیعه در ایران روند خاص خودش را دارد و شخصیت‌های بزرگ علوم انسانی مثل شیخ بهایی، مجلسی، ملاصدرا، میرفندرسکی، میرداماد و بسیاری از شخصیت‌های دیگر، ادباء، شعرا و محققان رشته‌های علوم غیرانسانی در جایگاه خودشان قرار دارند. مثلاً شیخ بهایی هم فقیه است و هم ادیب؛ هم فیلسوف است و هم متکلم، عارف، مهندس، حتی می‌توان گفت تا حدودی فیزیکدان، یعنی تقریباً به اکثر علوم زمان خودش به نحو احسن پرداخته است؛ از ساخت حمامی در اصفهان که با یک شمع کار می‌کرده تا طراحی معماری مسجد شاه اصفهان (مسجد امام کنونی)، نظر وی در مورد میدان نقش جهان، تقسیم آب زاینده‌رود؛ کارهایی که امروز باید تیم‌های کارشناسی مهندسی و اداره آبیاری و سایر متخصصان مربوطه انجام دهند و در این حال حتی غفلت نکرده که داستان‌هایی مثل نان و حلوا هم بنویسد، یعنی بیان همان معارف به شکل ساده و شیرین و حتی فکاهی و این‌ها را وارد ادبیات ما کرده است. این فرد یک نمونه کاملاً موفق در تحول علوم انسانی است و بعد به ارتباط وی با مرحوم ملاصدرا که دقیقاً در کسوت شاگردی ایشان است و نسلی که این‌ها درست کردند توجه کنید؛ همه چیز سر جای خودش است؛ به عبارتی دیگر، تعارضی بین علوم انسانی و سایر علوم نیست. هر کدام

کیهان فرهنگی: جناب دکتر نجفی! با تشکر به سبب قبول این گفت‌وگو، اگر بخواهیم جریان شناسی تحول علوم انسانی اسلامی - ایرانی را بعد از انقلاب دنبال کنیم نقطه شروع آن کجاست؟ اگر قبل از انقلاب هم برای آن فرآیندی وجود دارد، اشاره بفرمایید.

دکتر نجفی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. این بحث مسلماً با تاریخ تحولات فکری کشورمان متناسب است؛ یعنی تاریخ قبل از استقلال مجدد ایران در دوره صفویه، تاریخ دوره صفویه تا قاجاریه، یعنی از دوران بعد از جنگ‌های ایران و روس تا زمانی که ما شاهد ورود غرب به ایران و حضور آرام آن در کشورمان هستیم، به خصوص بعد از تأسیس دارالفنون و مشروطیت که غرب ابتدا پنهان و بعد آشکار جای خود را در مباحث فکری - فرهنگی بیشتر باز می‌کند و در دوره پهلوی‌ها مسأله تمام ابعاد مختلف جامعه ایران را دربرمی‌گیرد و سپس انقلاب اسلامی. تمام این تحولات با بحث علوم انسانی ارتباط دارد و در این فراز و نشیب‌های فکری - فرهنگی - سیاسی جامعه ایران که به نحوی نظام سیاسی را هم متأثر می‌کند یک پای مهم قضیه که خط‌دهنده و جریان‌ساز است - به صورت معلول یا علت - علوم انسانی به عنوان زیربناست. به عنوان مثال در دوره صفویه که ارتباط ایران با مغرب‌زمین از سر ناچاری و



پس از جنگ‌های ایران و روس در زمان قاجاریه که روشنفکران به آن عصر بی‌خبری می‌گویند عصر انحطاط در تاریخ ما آغاز می‌شود. علت انحطاط هم خود غرب است، نه ایران و ایرانی. اما همین‌ها وقتی از انحطاط صحبت می‌کنند انگار انحطاط نشئت گرفته از فرهنگ ماست. حال آن که علت این بی‌خبری را باید در قرارداد ترکمانچای و کاپیتولاسیون و نفوذ مغرب‌زمین در ایران جست.



ما میزان آسیب ناشی از ورود علوم انسانی غربی را بر رشته‌های مختلف فلسفه، ادبیات، تاریخ، علوم سیاسی و رشته‌های مختلف نمی‌دانیم. هیچ تحقیق مستقلی هم در این زمینه صورت نگرفته است. ما بیشتر میوه‌ها و شاخ و برگ کار را دیده‌ایم و نه ریشه‌ها را.

تقلید خیلی سطحی از مغرب‌زمین. خب این وضعیت ما تا دوره مشروطه بود. دوره مشروطه هم با توجه به غلبه غربزده‌ها، وضعیت خیلی تغییر نکرد تا دوره پهلوی که دانشگاه تهران و بقیه دانشگاه‌ها ایجاد شد باز همین الگو بود، یعنی معیار پیشرفت همین الگوهای علوم تجربی و مهندسی و مانند آن بود. علوم انسانی‌مان هم اگر بومی بود قدیمی و سنتی عنوان می‌شد و این که ما باید به سمت بحث‌هایی برویم که جامعه را مدرن کند. تا زمان انقلاب اسلامی جریان مدرن در ایران کارش بیشتر میوه‌چینی و خوشه‌چینی بود؛ لذا بحث‌های علوم انسانی غربی و تعارض آن با علوم انسانی اسلامی به صورت یک سطح‌بندی آشکار و جدی جلوه‌گر نشد. زیرا انقلاب در ابتدا رشد خودش را نکرده بود و موضع درگیری معلوم نبود، اما پس از آن کم‌کم به خود آمد و خواست فرهنگ اسلامی را عمیق‌تر در جامعه پیاده کند. به محض پیدایی این عزم هر جایی رفت به معضل علوم انسانی برخورد کرد، در آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها، حتی بخش صنعت و ارتباط بین رشته‌ای. این جا بود که متوجه شدند که آن ۱۰۰ سال بعد از مشروطه و ۲۰۰ سال بعد از قرارداد ترکمانچای که بر ما گذشته آرام آرام اتفاقی داشته می‌افتاده که همان تغییر جامعه ایرانی از بافت بومی، اسلامی وهییتی خود و تبدیل آن به کشوری بوده است که باید دنباله‌رو مغرب‌زمین باشد. یکی از سنگ‌های محکمی که باید این جا

کارشان را انجام می‌دهند، حتی می‌توانند وارد مرزهای همدیگر شوند و شخصیت‌های جامع پدید آورند، اما پس از جنگ‌های ایران و روس در زمان قاجاریه که روشنفکران به آن عصر بی‌خبری می‌گویند عصر انحطاط در تاریخ ما آغاز می‌شود. علل انحطاط هم خود غرب است، نه ایران و ایرانی. اما همین‌ها وقتی از انحطاط صحبت می‌کنند انگار انحطاط نشئت گرفته از فرهنگ ماست. حال آن که علت این بی‌خبری را باید در قرارداد ترکمانچای و کاپیتولاسیون و نفوذ مغرب‌زمین در ایران جست، نه این که بگوییم ما منحط شدیم و برای رفع انحطاط باید از کشورهای غربی و تجدد و مدرنیزاسیون استفاده کنیم، زیرا ما دقیقاً عکس آن را چاره کار می‌دانیم و معتقدیم که جای دوا و درد عوض شده است؛ درد خود این‌هاست و دوا این درد انحطاط و بی‌خبری، نهضت‌های دینی و برگشت به فرهنگ خودمان است. اما این‌جا علوم انسانی در ایران وارونه می‌شود و برای این که ما از قافله علم و تمدن عقب‌مانیم در ایران دارالفنون ایجاد کردند. دارالفنون یعنی همان پلی‌تکنیک امروز، یعنی دانشگاه مهندسی که بیشتر به بحث‌های راه و مهندسی و از این قبیل می‌پرداخت. به عبارتی، در آن مقطع علم را بیشتر در فنون دیدند. از سوی دیگر علت عقب‌ماندگی ما همین علوم اسلامی و علوم انسانی عنوان شد و شروع کردند به کوبیدن آن و نادیده گرفتن علوم انسانی و بومی و یک

مقاومت می‌کرده و می‌خواستند آن را بشکنند علوم انسانی بوده است؛ لذا علوم انسانی از تحولات ایران چه در دوره صفویه، چه در دوره غرب‌گرایی ایران، از هنگام انعقاد قرارداد ترکمانچای و جنگ‌های ایران و روس تا عصر مشروطیت و از آن زمان تا دوره پهلوی‌ها و پس از آن انقلاب اسلامی تأثیر پذیرفته است. این تأثیر هم به صورت معلول بوده است و هم علت.

کیهان فرهنگی: تولید علوم انسانی اسلامی در موج چهارم انقلاب اسلامی باید بر چه مبنایی باشد؟ آیا اجتهاد غربی را هم در این بحث باید وارد کنیم یا ضرورت دارد که همه چیز از صفر شروع شود؟

دکتر نجفی: بعید است که کسی اعتقاد به شروع از نقطه صفر داشته باشد. نمی‌توان گفت چون ما می‌خواهیم اقتصاد اسلامی و بانکداری اسلامی داشته باشیم پس همه بانکها را تعطیل کنیم؛ زیرا مبنای بانکداری جدید، اسلامی نیست. آن چه شما می‌گویید مثل هر موضوع دیگری دارای سه مرحله است؛ در مرحله اول تحلیل اتفاقی که افتاده ضرورت دارد. درست مانند آن که پزشکی برای درمان بیمار ابتدا وضعیت پیشرفت بیماری را با آزمایشهای مختلف در بدن بررسی می‌کند. اما هنوز این کار در کشور ما نشده است و ما میزان آسیب ناشی از ورود علوم انسانی غربی را بر رشته‌های مختلف فلسفه، ادبیات،

تاریخ، علوم سیاسی و رشته‌های مختلف نمی‌دانیم. هیچ تحقیق مستقلی هم در این زمینه صورت نگرفته است. ما بیشتر میوه‌ها و شاخ و برگ کار را دیده‌ایم و نه ریشه‌ها را. طبیعی است که میزان آسیب بر همه رشته‌ها مساوی نیست و در برخی حوزه‌ها مقاومت بسیار بیشتر بوده و حتی می‌توان گفت آن دانش بومی تا حدودی هم دست نخورده باقی مانده است. پس مرحله اول، شناسایی اتفاق است. وقتی میزان تأثیر مشخص شد باید به نقد بپردازیم؛ البته نقد به معنای نفی نیست. به نظر من کشور ما از جمله کشورهای است که روند مدرن شدن را خیلی سریع طی کرده است و خود همین خیلی جای بحث دارد، چون مدرنیته که مال ما نیست، رهاورد غرب است. آیا ما در برابر آن واکنش منفی نشان داده‌ایم یا مثبت؛ به نظر می‌آید که واکنش جامعه ایرانی تاکنون مثبت بوده است و برخلاف این ادعای روشنفکران که ایرانی‌ها با هر پدیده جدیدی مخالفت می‌ورزند برای مردم جامعه ما هر چیز نو و جدید یک ارزش به حساب می‌آید، نه ضد ارزش. فکر کنم توجه به مدرنیسم جزو روحیات مردم ماست و حتی افراطی هم در آن هست، به گونه‌ای که موجب می‌شود قسمتی از استقلال شخصیت‌مان را از دست بدهیم. به هر حال، ما در مقابل پدیده جدید واکنش منفی نداشته‌ایم. اما نقد کمک می‌کند که میزان نیاز خود را ارزیابی کنیم، چون ما یک الگوی پیشرفت بومی که نداشته‌ایم و رویکردمان به پدیده‌ها برای این بوده که از دنیا عقب نمانیم؛ لذا در صورت مسأله منورالفکرهای ما جای سؤال و جواب عوض شده است؛ علت عقب‌ماندگی فرهنگ بومی عنوان می‌شود و برای رفع عقب‌ماندگی باید فرهنگ غیربومی را بیاوریم! حال آن که دقیقاً عکس این است؛ علت عقب‌ماندگی ورود فرهنگ غرب است و تحمیل استعمار و کاپیتولاسیون و قراردادهای بیگانه و رفع آن با برگشت به فرهنگ بومی ممکن می‌شود. این تقابل نهضت‌های اسلامی با روندی است که حاکمیت در تاریخ ایران دارد. پس مرحله بعد نقد قضیه است. می‌ماند مرحله آخر. مرحله آخر داشتن الگویی است که هم مرحله اول را تثبیت کنیم و هم نقد را به جایی برسانیم. وقتی ما می‌توانیم یک نقد تمام‌عیار و جامع از کل ارائه کنیم که الگو یا به قول فرنگی‌ها مکتبی داشته باشیم. در این صورت نقد اجزا با پشتوانه‌های فکری و کلی‌تر و نگاه عمیق‌تر مطرح می‌شود. از نظر من آن مکتب همان موج چهارم است و الگوی تمدن اسلامی که در بیداری اسلامی است همه فاکتورها را به طرف یک وضعیت متعالی و کلی می‌برد و آن جاست که آن دو مرحله قبلی تثبیت می‌شوند و ما چشم‌اندازی برای آینده خواهیم داشت.

کیهان فرهنگی: الگویی که فرمودید به موج چهارم می‌انجامد در تولید علوم انسانی اسلامی چگونه دخیل می‌شود؟

دکتر نجفی: دخیل شدنش از ۳ مرحله‌ای که بیان شد؛ شناخت، نقد و داشتن الگو، می‌گذرد. این سه مرحله با هم است و بدون درک دو مرحله اول و دوم، مرحله سوم محال است پیش بیاید. وقتی مرحله سوم پیش آمد، آن دو مرحله قبلی



ما در تاریخ روشنفکری‌مان بود که هیچ وقت دنیای جدید را به صورت ریشه‌ای و فلسفی ندیدیم، شعاری دیدیم. تاریخ روشنفکری ما هیچ وقت فلسفه غرب و تفکرات غرب را خوب شناخت و این تمنا نیم قرن، شاید بیشتر پیدا شده است.



و باید عوض شود؛ در مورد مراحل هم این طور نیست که ما از هر مرحله خلاص شویم و به مرحله بعد برویم. اینها هم پوشانی دارند. از ۳ مسیر باید برویم. ما در تاریخ روشنفکری مان بزرگترین مشکلی که داشتیم این بود که هیچ وقت دنیای جدید را به صورت ریشه‌های و فلسفی ندیدیم، شعاری دیدیم. تاریخ روشنفکری ما هیچ وقت فلسفه غرب و تفکرات غرب را خوب نشناخت و این تمنا نیم قرن، شاید بیشتر پیدا شده است. مثلاً اگر ما تاریخ ایران را در باب فکری ۲۰۰ سال بدانیم این تمنا کمتر از ۱۰۰ سال پیش آمده که غرب را عمیق‌تر بشناسیم. با شناخت ریشه‌ای، انسان بهتر و واقع‌بینانه‌تر می‌تواند با آن برخورد کند، مرحله دوم نقد آن است که گفتم. مرحله سوم همان است که شما می‌گویید؛ الگویی که باید خودمان طراحی کنیم، اما وقتی که چنین نکرده‌ایم ممکن است الگو اشتباه باشد. با موفقیت در مرحله سوم می‌توانیم مرحله اول و دوم را واقع‌بینانه‌تر و درست‌تر طراحی کنیم و پای خود را در جای محکم‌تر بگذاریم. با توجه به این که اکنون نظام دارد زندگی مردم را اداره می‌کند مرحله سوم مرحله عظیمی است و این طور نیست که راحت یکی شب بخوابد و صبح الگو دهد. این مرحله، درافتادن با تاریخ علم بشر است. شما می‌خواهید یک بانکداری جدید ایجاد کنید باید با تمام دانشکده‌های اقتصاد جهان در بیفتید و با کل اقتصاد سرمایه‌داری. این حرکت عظیمی است! یا مثلاً بخواهید هنر دینی ایجاد کنید باید با کل دانشکده‌های هنر جهان و میانی‌اش درافتید. برای تولید علوم سیاسی بومی براساس مبانی اسلامی باید با کل مبانی سکولار علوم سیاسی در دنیا مخالفت کنید، شوخی ندارد، کار کمی نیست و با توجه به عظمت آن احتیاط می‌طلبید، نه این که ضعیف باشیم و نتوانیم. کار، کار مشکلی است؛ لذا هر دو طرف به نظر من همپوشانی دارند؛ آن می‌خواهد در واقعیات نماند، اما واقعیات هم نظر اول شما. نظر دوم به ایده‌آل‌ها توجه دارد و بحث الگوهای کامل‌تر و تکاملی در آن مطرح است. در حقیقت قسمت اول به مهندسی فرهنگی توجه دارد و قسمت دوم یک نوع فلسفه تکامل را دنبال می‌کند.

کیهان فرهنگی: می‌توان گفت صاحبان دیدگاه دوم

اوج و الگوی انسان مسلمان را دنبال می‌کنند.

دکتر نجفی: بله، دارند در این مسیر حرکت می‌کنند، لازم هم هست، اما ما در عصر بحث جهانی شدن زندگی می‌کنیم و این عرصه‌ای است برای غرب که ملاک‌ها و قدرت تکنولوژی و برتری اطلاعاتی و رسانه‌ای خود را به همه تحمیل کند. از طرفی اکثر کشورهای اسلامی وابسته‌اند و از یک هویت واحد برخوردار نیستند. خوب، این‌ها باعث می‌شوند که ما به عنوان کشوری که در آن انقلاب اسلامی شده است احتیاط را از دست ندهیم، وگرنه اگر کل جهان اسلام یا حتی یک کشور هم مثل ایران بود که خوب بود. لذا ما هر چه مرحله سوم را تثبیت کنیم از اضطراب به مرحله اول نجات خواهیم یافت.

کیهان فرهنگی: حصری که برای علوم انسانی

قائل شدم بدین سبب بود که عمده نظرات

پیرامون آن در دو شاخه‌ای که مورد سؤال بود،

خودش را نشان می‌دهد. ما تا شرایط و واقعیات را نبینیم به بایدها نمی‌توانیم برسیم. یعنی این طور نیست که ما در جزئیات غرق شویم. نگاه تمدنی هم همین است، شما که به آن تمدن نمی‌رسید. آن تمدن را شما دارید، کما این که خود این الگوی تمدن در تاریخ اسلام هم هست. منتها چون اسلام دین زنده‌ای است این الگو در آینده هم می‌تواند خودش را نشان دهد، بعد این خط به هم وصل می‌شود، توی این وصل شدن اجمالاً می‌توان سخنانی گفت. مثلاً امام^(ع) وقتی در عراق و پاریس بودند می‌فرمودند که ما یک حکومت اسلامی می‌خواهیم ولی اگر از ایشان درباره آن می‌پرسیدید کلیاتی را از این قبیل مطرح می‌کردند: استبداد نباشد، آزادی باشد، سلطه‌گران کشور ما را غارت نکنند. اما وقتی از ایشان پرسیدند: می‌خواهید جهاد سازندگی ایجاد کنید یا سپاه پاسداران؟ هیچ وقت پاسخ ندادند. یعنی این پرسش زمانی که اصلاً حکومتی در کار نبود معنی نمی‌داد، اما وقتی نظام شاهنشاهی از بین رفت کم‌کم حرف‌ها ریز و نهادینه شد: برای تحول کشاورزی جهاد سازندگی لازم است، برای برقراری امنیت کشور سپاه پاسداران می‌خواهیم. پس ما باید آن افق را داشته باشیم و تا حدودی در آن قرار بگیریم.

کیهان فرهنگی: فرض بفرمایید که ما به این

ماکت رسیدیم. حال می‌خواهیم این ماکت را

تحلیل کنیم. عده‌ای می‌گویند ما آن چه را که

از علوم انسانی غرب خوب است در کنار علوم

انسانی اسلامی می‌خواهیم. بعد، از برآیند این

دو، یعنی علوم انسانی غربی که اسلامی شده

می‌توانیم دانشگاهی مثل دانشگاه امام صادق(ع)

را با رشته‌هایی همچون مدیریت معارف اسلامی

یا ارتباطات و معارف اسلامی و ... تأسیس کنیم

عده‌ای هم می‌گویند ما از اساس باید اجتهاد

غربی‌ها را کنار بگذاریم و به تولید علم اسلامی،

نه اسلامی‌سازی بپردازیم. در این زمینه شاید

بشود گفت نهاد خاصی مانند فرهنگستان آقای

میرباقری در قم دارد چنین کاری می‌کند.

دکتر نجفی: این دو مانع‌الجمع نیست، چون یکی از آن‌ها

براساس اضطراب و ضرورت است و یکی ایده‌آل. منتها این دو

نظریه همدیگر را تکمیل می‌کنند. هر دوی آنها هم دارای

محاسنی‌اند که البته نظریه اول واقع‌بینانه‌تر است و الگوهای

علوم انسانی که نامشان جنبش نرم‌افزاری است باید امتحان

پس بدهند و در یک فرآیند طولانی حرف داشته باشند یا در

ارتباط با الگوهای دیگر خود را نشان بدهند. قانون اساسی

جمهوری اسلامی بعد از یک دهه عوض شد و قبل از آن

کسی نگفت که اولی آن چیز بدی است، حال آن که مثلاً نهاد

نخست‌وزیری نهاد زایدی است و به مشخصات بومی ایران

نمی‌خورد. این تقلیدی از الگوی فرانسوی قانون اساسی بود. یا

اختیار نخست‌وزیر، آیا آن هم بد بود؟ نه. به هر حال آن هم در

همین انقلاب و در چارچوب نظام اسلامی نوشته شده بود، اما

بعد از ۱۰ سال مشخص شد که این مسؤولیت‌کاری کمی دارد

ما همان طور که از

متجددین غرب گرا

راهمان را جدا

می‌کنیم از طالبانیسم و

بنیادگرایی هم راهمان

جداست. بی توجهی به

دستاوردهای بشری هم

اشتباه است.



تشیع به خاطر نظریه
اجتهادی‌اش می‌تواند
دستاوردهای بشر را درون
دستگاه فکری خودش
هضم کند. مثال زنده
آن، هضم نظریه غربی
جمهوریت در نظام ولایت
فقیه توسط امام است و
همچنین تفکیک قوا. این
نظریه متعلق به جهان
اسلام نیست. اما امام آن را
پذیرفته و در آن تصرف
کرده است.

جای دارد. حالا شما نظریه سومی را مطرح کردید
که اساساً دو نظر دیگر در آن منظومه می‌شوند. ما
چگونه نگاه وحدانی بر علوم انسانی را جایگزین
کنیم حال آن که به فرموده مقام معظم رهبری
دانشجویان رشته‌های مختلف علوم انسانی پس
از فارغ‌التحصیلی با انبوهی از شبهات مواجهند؟
دکتر نجفی: ممکن است نظریه سومی که من دارم بوی
التقاط بدهد و بگویند: این که همان شد. این روشنفکر دینی
است. اول خودم این فکر را تصحیح کنم؛ اگر جمهوری اسلامی
التقاطی است حرف من هم التقاطی است. من اصلاً نگفتم
بخشی از مدرنیسم را با سنت تلفیق کنیم، کما اینکه در نظام
جمهوری اسلامی هم نظریه امامت شیعه که در ولایت فقیه
خود را نشان می‌دهد با نظریه جمهوریت و مردم‌سالاری دینی
در یک عرض نیست. مشروعیت نظام، نظریه ولایت فقیه است.
من حتی اگر این را نگاه می‌کنم می‌گویم اصل برای ما سنت
است، اما به خاطر برخی محدودیت‌ها که یکی از آنها کمبود
متخصص است، یکی‌اش کمبود منابع برای آن که روی علوم
اسلامی به طور تخصصی نظریه داده شود و دیگر آن که جنبش
نرم‌افزاری هنوز نتوانسته است به تولید انبوه برسد. مجبوریم تا
حدودی آنها را تحمل کنیم. نه این که آنها اصالت دارند. من
اصلاً چنین سخنی نمی‌گویم. ما همان طور که از متجددین
غرب‌گرا راهمان را جدا می‌کنیم از طالبانیسم و بنیادگرایی هم
راهمان جداست. بی‌توجهی به دستاوردهای بشری هم اشتباه
است. تشیع به خاطر نظریه اجتهادی‌اش می‌تواند دستاوردهای
بشر را درون دستگاه فکری خودش هضم کند. مثال زنده آن،
هضم نظریه غربی جمهوریت در نظام ولایت فقیه توسط امام
است و همچنین تفکیک قوا. این نظریه متعلق به جهان اسلام
نیست. اما امام آن را پذیرفته و قبول کرده است. مثال دیگر
هضم مشروطه است در نظریه مشروطه مشروعه. قبلاً این کار
شده. لکن آن التقاط که می‌گویم اتفاقاً در روشنفکری دینی یا
بحث‌هایی که آنها می‌گویند وجود دارد.

این‌ها سنت را قربانی می‌کنند، در نگاه و چشم‌انداز من اگر
قرار باشد چیزی هم قربانی شود مدرنیته است، نه سنت.

**کیهان فرهنگی: گفتید که نظریه شما مدرنیسم را
رد می‌کند؟**

دکتر نجفی: یعنی چه رد می‌کند؟

کیهان فرهنگی: یعنی مدرنیسم را قربانی می‌کند.
دکتر نجفی: هر جا که بتوانیم بله. ما هم از غربزده‌ها دوریم
(آنها سکولارند)، هم از روشنفکر دینی در همه احوالش فاصله
می‌گیریم، هم از بنیادگرایی خطرناکی که منشأ آن در جهان
تسنن است. نگرش ما به علوم انسانی، مدرنیته، مدرنیزاسیون،
تجدد، نظام سیاسی، تمدن از مواضع نام برده، جداست.
**کیهان فرهنگی: در برابر نسخه‌ای که شما ارائه
کردید نسخه‌هایی هم داریم که واقعا الان خوب
دارد طرفدار جمع می‌کند. یکی از آنها نسخه زوال
آقای سیدجواد طباطبایی است.**

دکتر نجفی: آن نسخه اول است. نسخه آقای سیدجواد

طباطبایی نسخه سکولاریسم است که می‌خواهد جریان جهان
اسلام و تفکر دینی را با نسخه مستشرقین و سکولارها بیچند.
اصلاً جدید هم نیست.

کیهان فرهنگی: منظور، اقبال به این نسخه است.
دکتر نجفی: اقبال که ملاک بر اندیشه نیست. وقتی
که در دنیا از اقبال به معنویت و دین صحبت می‌شود و اصل
پست‌مدرن و مدرنیته رفته زیر سوال، ایشان تازه رفته سراغ
ملاک‌های مدرنی که مال ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال پیش است.

**کیهان فرهنگی: جالب این است که ایشان درباره
سنت هم پیشنهادی دارد.**

دکتر نجفی: چه سنتی؟ نه سنت دینی.

کیهان فرهنگی: سنت یونانی.

دکتر نجفی: بله، آقای دکتر جواد طباطبایی شاید نویسنده
پرکاری باشد که براساس پایگاه سنت یا تجدد بخواهد حرف
بزند، اما پایگاه خودش را نمی‌داند کجاست. نمی‌داند از چه
موضوعی حرف می‌زند، ولی بدون اینکه بخواهد یک روشنفکر
مدرن است. منتها چون سعی می‌کند از این روشنفکری سطحی
فاصله بگیرد معمولاً آنها بعضی وقت‌ها قبولش ندارند و به هم
می‌افتند. کتاب ایشان می‌خواهد فاصله بگیرد، اما پایگاهی در
سنت ندارد و عمیق نیست. او حتی فارابی را هم نمی‌تواند درست
تحلیل کند. فارابی برایش آن مقدار ارزش دارد که می‌خواهد
فلسفه یونانی را احیا کند، نه آن که با مختصات تمدن اسلامی
و تفکر دینی به تمدن یونانی و فلسفه یونانی نگاه کند؛ این دو
بحث است.

**کیهان فرهنگی: یعنی به فارابی نگاه شرق‌شناسانه
دارد؟**

دکتر نجفی: بله، اصلاً آقای طباطبایی در یک نگاه یک
شرق‌شناس جدید است.

کیهان فرهنگی: مکتب ایشان چیست؟

دکتر نجفی: مکتب ندارد. آن چه می‌گوید یک نوع
شرق‌شناسی جدید است که آموزه‌ای از شرق‌شناسی‌های غربی
ولی با یک زبان جدیدتر است البته با فضایی که روشنفکران
مدرن بیرونی از روی زمینه‌سازی برای ایشان فراهم آورده‌اند
سیاسی هم شده‌اند! تنها نکته مثبت در ایشان آن است که دلش
می‌خواهد از این روایات رسمی فاصله بگیرد، اما چون به حوزه
سنت تعلق ندارد و خودش از آن روی‌گردان است همین طور
سرگردان و بدون آن که بخواهد در حوزه مدرن می‌ماند.

**کیهان فرهنگی: متفکری مانند آقای ملکیان را هم
داریم ایشان اساساً درگیر شدن مدرنیسم را با
اقتضانات تولید علم جزء مولفه‌های اجتناب‌ناپذیر
مدرنیته می‌داند. یعنی معتقد است انسان مدرن
باید به صورت اجتناب‌ناپذیری سراغ عقلانیت و
معنویت سکولار برود. این نسخه‌ای است که ۱۰
سال از عمرش می‌گذرد و بعد از انتخابات اخیر به
شدت طرفدار پیدا کرده است. موسساتی ایشان
را برای بیان نظراتش دعوت می‌کنند و این نظرات
به کرات و کاملاً سکولار بیان می‌شود. ایشان در**

مسیر انقلاب ما با مسیر
عالم مدرن یکی نیست
و در این شکی نیست.
این می‌خواهد دنیا را
دینی کند، در صورتی
که آن می‌خواهد
دین را دنیوی کند؛
این ملکوتی و قدسی
به عالم نگاه می‌کند
و آن دیگری نگاهی
سکولاریستی دارد. این
می‌خواهد ملکوتیان و
قدسیان و انبیا و اولیا در
دنیا راه را نشان دهند،
اما آن می‌خواهد همه
این‌ها را کنار بگذارد.

است و بر اثر هجوم ماهواره‌ها و افکار فرهنگی بیرون از ایران طبیعتاً خریدار هم دارد، ولی این ربطی به موج بیداری انقلاب اسلامی ندارد؛ البته طبیعی است که در برابر عظمت انقلاب و اتفاقی که افتاده یک نوع گم شدن راه است. یک عده هم که در این قضایا راه را به گونه‌ای دیگر گم می‌کنند. این‌ها خودی‌هایی‌اند که سر این سفره نشسته‌اند، ولی ابعاد فکری و عظمت این راه را نمی‌بینند؛ خیلی سطحی و حتی سطح پایین با قضیه برخورد می‌کنند. این هم شاید اثرش با مورد قبلی فرق زیادی نداشته باشد، این‌ها هم راه را گم کرده‌اند و مثل کسانی می‌مانند که روی یک گنج نشسته‌اند، اما قدر آن را نمی‌دانند. خوب، می‌خواهی چیزی بخری از آن گنج استفاده کن.

کیهان فرهنگی: در کتابی که شما درباره امواج بیداری اسلامی نوشته‌اید گویا به تفسیر موج سوم انقلاب که قرار بود به موج چهارم برسد خوشبین نبودید.

دکتر نجفی: نه، خوشبین هستم.

کیهان فرهنگی: به این معنا خوشبین نبودید که هم سیاست‌های دولت سازندگی، هم سیاست‌های دولت اصلاحات و هم سیاست‌های دولت کنونی را نسبت به آن افق دید کم می‌دانید.

دکتر نجفی: بله، کم می‌بینم. این بار لازم نیست به سخن من استناد کنید؛ مقام معظم رهبری از الگوی توسعه ایرانی

سخنرانی آخر خود در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بدون هیچ ترس و واهمه‌ای می‌گوید پروژه من سکولاریستی است.

دکتر نجفی: به نظر من از یک جنبه شاید اشکال نداشته باشد و دارد حرف‌های خودش را شفاف و صریح در قالب فلسفی و علمی بیان می‌کند، حالا ممکن است یک نگاه سیاسی، هم برای خود ایشان باشد و هم دیگران استفاده کنند. تا این حد در جامعه دینی باید کسانی که صاحبان رأی و اندیشه‌اند حرفشان را بزنند. هیچ اندیشه مدرنی در ایران نیست که یک پایش در سیاست نباشد. اما فرض را بر صحت می‌گذاریم، چون ایشان به هر حال دارد می‌نویسد و می‌گوید دیگر. به خودش هم که عنوان دینی نمی‌دهد، اگر هم بدهد چنین ادعایی ندارد که با علمای حوزه دارای یک فکر است. از این جنبه شاید بگوییم که ایشان حرفش را دارد می‌زند. در جامعه دینی هم اختلافات و گرایش‌ها، حتی تعارضات هست. اما نکته قابل توجه در مورد ایشان این است که عمق حرکت انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی را در برابر عالم مدرن متوجه نمی‌شوند. این را شاید نمی‌خواهند ببینند و ندیدند. حال این معنویتی که سکولاریسم به دنبال آن است چه پشتوانه‌ای دارد؟ آیا پشتوانه آن مذاهب ادیان ابراهیمی است یا نه؟ این‌ها در این قسمت گیر می‌افتند و این جاست که جبهه جدیدی باز می‌شود. مثل همان عرفان‌های اباحی که آن حرف دیگری است، ولی این جا به هر حال این تابلو بلند شده



اولیا در دنیا راه را نشان دهند، اما آن می‌خواهد همه این‌ها را کنار بگذارد. بین رهبران الهی و رهبران غیرالهی تفاوتی هست. بین امام خمینی^(ع) و گاندی یا لنین و مثلاً کاسترو تفاوتی هست؛ با آن که این‌ها هم رهبران انقلابی‌اند. امام خمینی^(ع) از خودش راه درست نکرده و فقط راه را نشان داده است؛ راه را انبیا تعیین کرده‌اند، فقط این راه یک کم گرد و غبار گرفته بود که امام آن را پس زدند و راه را نشان دادند، اما رهبران غیرالهی می‌خواهند راه درست کنند، شریعت ایجاد کنند، بین این دو خیلی فرق هست. در بقیه زمینه‌ها هم همین طور است. ما که نمی‌خواهیم علوم انسانی و انسان جدید درست کنیم. انسان ما همان انسان چندبعدی و چندساختی است که در قرآن و سنت آمده و در نگاه دینی ما هست و سعادت نهایی‌اش در آخرت تأمین می‌شود؛ از این دنیا باید عبور کند و مدینه دنیا را باید داشته باشد، در این جامعه باید زندگی کند، اما اصل خوشبختی در دنیای دیگری است. این انسان فقط بعد اقتصادی و مادی ندارد، بعد معنوی و فرامادی هم دارد. میان تمدن، جامعه و حکومت این انسان و کسی که در حصر است و در محدوده سکولاریسم، خیلی فرق است. مفاهیم سعادت، خوشبختی، زندگی و حیات در این دو تفاوت دارد، بنابراین ما راه جدیدی ایجاد نکردیم، آنها ایجاد کردند، ما راهمان راه انبیا و اولیا است که غبار گرفته و باید پاک شود. آنها راهشان جدید و خارج از فطرت انسان است. راه ما جدید نیست. از بس که دنیا در گمراهی است وقتی یک خط راست پیدا می‌شود می‌گویند این جدید است، نه، این که سرچایش است، فقط غبار گرفته است. آنها راه ایجاد کردند و حالا هم اکثر مکاتب می‌گویند آن راه بشر را به خوشبختی نمی‌رساند. حال زمانی مثل مارکسیسم پس از ۷۰ سال صدایش بلند می‌شود، زمانی مثل لیبرالیسم هنوز دارد لک و لکی می‌کند، اما صدای خرد شدن استخوان‌هایش را در فلسفه مدرن می‌توان شنید و حالا باید دید پست مدرن چه می‌شود. آنها راه جدید نشان دادند، نه ما، راه جدید راهی است که فطرت انسان را ندیده گرفته و انسان را محدود به ساحت مادی‌اش کرده است. آن راه اشتباه بوده، نه این. این راه که اتفاقاً انسان را دارد آزاد می‌کند. آقای جوادی آملی می‌گفتند: من وقتی به آقای گورباچف پیام امام را دادم گفتم: آیا در امور داخلی ما دخالت می‌کنید؟ گفتیم: آقا! از این کف اتاق و زمین تا نوک آسمان کشور مال خودتان، ما هیچ نمی‌خواهیم. ما کار دیگری داریم؛ با انسانیت شما کار داریم؛ با آن فرشته‌ای که در بند است. انسانیتی هم که از این دیدگاه منشعب می‌شود در همه رشته‌ها با سایر نگاه‌ها تفاوت دارد. چون نگاهش به انسان، جهان، تاریخ، تمدن و جامعه ایده‌آل، خوشبختی، سعادت و... با سایر نگاه‌ها تفاوت دارد.

کیهان فرهنگی: سپاسگزاریم.

اسلامی صحبت می‌کنند و می‌گویند این سند فرادستی و بالادستی ماست. چرا؟ چون آن چه در آنیم، الگویی متعالی نیست و گرنه ایشان نمی‌گفتند. ایشان الگوی بالاتری می‌خواهند، یعنی آن نقشه راهی که دست دولت‌هایی افتاده، همچنین دست دولت کنونی که از دولت‌های قبل حزب‌اللهی‌تر و اصولگراتر است، ولی همان طور که گفتیم کار فکری و نقشه راه کلان با شعار تحقق پیدا نمی‌کند. این با تحول عمیق در علوم انسانی و تحول عمیق برای رسیدن به تمدن اسلامی و خیلی موارد دیگر اتفاق می‌افتد. آقا عظمت راه را در نظر می‌گیرند، در صورتی که دیگران با یک نقشه مهندسی می‌خواهند کار را تمام کنند، با دو برنامه بودجه و برنامه پنج ساله و سه ساله و بعضی بودجه‌های فرهنگی و این‌ها. این طور که نمی‌شود. تحقق آن مستلزم نظریه‌پردازی‌های کلان است و این یک بینش عمیق در علوم انسانی می‌خواهد.

کیهان فرهنگی: خوب، به اینجا رسیدیم که به سیاست‌های دولت‌ها در تحقق این هدف، نمی‌توان امیدوار بود، اما این پرسش مطرح است که ما در کجای منظومه جهانی تولید علوم انسانی ایستاده‌ایم و چشم‌اندازمان چه باید باشد؟ آیا باید جایگاهمان را با عطف توجه به جهان ببینیم یا بدون آن و انقلاب ما در یک مسیر خاص خود است که باید برای آن مبنایی ایجاد کنیم؟

دکتر نجفی: مسیر انقلاب ما با مسیر عالم مدرن یکی نیست و در این شکی نیست. این می‌خواهد دنیا را دینی کند، در صورتی که آن می‌خواهد دین را دنیوی کند؛ خیلی فرقی است. این ملکوتی و قدسی به عالم نگاه می‌کند و آن دیگری نگاهی سکولاریستی دارد. این می‌خواهد ملکوتیان و قدسیان و انبیا و



مقام معظم رهبری از الگوی توسعه ایرانی - اسلامی صحبت می‌کنند و می‌گویند این سند فرادستی و بالادستی ماست. چرا؟ چون آن چه در آنیم، الگویی متعالی نیست و گرنه ایشان نمی‌گفتند.

